

نقش روان‌شناسی در ایجاد پیوند بین رشته‌های علوم انسانی برای توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای

محمدنقی فراهانی^۱، حمید خانی‌پور^۲

دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۰۵؛ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۰۶

چکیده

روان‌شناسی می‌تواند در نقش یک علم میانجی، علوم انسانی را به هم مرتبط کند. اهداف این مقاله عبارتند از: ۱- بررسی تاریخچه علاقه‌مندی‌های میان‌رشته‌ای در روان‌شناسی؛ ۲- بررسی حوزه‌های مشترک روان‌شناسی و سایر علوم انسانی؛ ۳- تبیین‌های روان‌شناختی ناکام ماندن مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی ایران؛ ۴- سازوکارهای روان‌شناختی اثرگذاری تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای در توسعه آموزش عالی؛ و ۵- راه‌های ارتقای همکاری روان‌شناسان در مطالعات میان‌رشته‌ای ایران. مطالعات میان‌رشته‌ای، نیازمند تأسیس و توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای است که برون‌داد آن، یکپارچگی نظری و توسعه راه‌حل‌های جامع و کل‌نگر به نیازهای زیستی، روانی، اجتماعی، و اخلاقی انسان خواهد بود. فرایندهای مخرب مرتبط با پویایی‌های کار گروهی، سوگیری خودافزایی و کمبود مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای به‌عنوان داربست‌های اجتماعی تحول علوم انسانی، از جمله دلایل شکست همکاری‌های میان‌رشته‌ای در ایران است. توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای که روان‌شناسی نیز در آن نقش داشته باشد، مستلزم تغییر دادن برنامه‌های درسی، گسترش شاخه‌های روان‌شناسی، و اتخاذ رویکردهای گفتمانی در روان‌شناسی است.

کلیدواژه‌ها: میان‌رشته‌ای، روان‌شناسی، آموزش عالی، مؤسسه میان‌رشته‌ای.

۱. استاد روان‌شناسی شخصیت، دانشگاه خوارزمی، مؤسسه تحقیقات تربیتی، روان‌شناختی و اجتماعی، تهران، ایران.

Email: faramn37@yahoo.com

۲. استادیار روان‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، مؤسسه تحقیقات تربیتی، روان‌شناختی و اجتماعی، تهران، ایران.

Email: khanipur.hamid@gmail.com

(نویسنده مسئول).

دنیای امروز با چالش‌های جهانی روبه‌رواست. این چالش‌ها تنها منحصر به مسائل فیزیکی مانند آلودگی یا گرم شدن هوا و گازهای گلخانه‌ای نیست و پدیده‌های انسانی مانند ناامنی، جنگ، افراط‌گرایی مذهبی، خشونت، و جست‌وجو برای هویت و معنای زندگی را نیز دربر می‌گیرد. حل این معضلات و یافتن تبیین‌ها و راه‌حل‌های درست، نیازمند ایجاد ارتباط‌های میان‌رشته‌ای و برقراری فرهنگ گفت‌وگویی است. رشته‌های مختلف علوم انسانی بیش از هر زمانی نیازمند ارتباط‌های نزدیک‌تر با یکدیگر هستند. روان‌شناسی در این زمانه می‌تواند در نقش یک رشته انعطاف‌پذیر به‌عنوان چارچوبی وحدت‌بخش، رشته‌های مختلف علوم انسانی را برای رفع این مشکلات و تأمین نیازهای جامعه با یکدیگر متحد کند. با وجود ظرفیت مناسب روان‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای که توسعه‌دهنده مطالعات بین‌رشته‌ای است، در ایران بیشتر به کاربردهای درمانی این رشته توجه شده است.

از سوی دیگر، در ایران، گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای چندان برجسته نبوده است و توسعه این‌گونه مطالعه‌ها بیشتر به‌صورت طرح‌های خوش‌بینانه و امیدوارکننده مطرح شده است. پژوهشگران به‌صورت جزیره‌ای در حیطه‌های جدا از یکدیگر به فعالیت‌های پژوهشی می‌پردازند. نتایج پژوهشی در ایران نیز نشان داده است که حتی دانشگاهیان ایران نیز توسعه میان‌رشته‌ای را جزء اولویت‌های علمی کشور به‌شمار نمی‌آورند (قاسمی و میبیدی، ۱۳۹۴، ۱۰). با این حال مسائلی مانند همه‌گیری مدرک‌گرایی، بیکاری دانش‌آموختگان علوم انسانی، توجه نکردن به ویژگی‌های انسانی در زندگی متغیر فیزیکی و اجتماعی ایرانیان و مسائل هویتی حل‌نشده ایرانیان که باید در همه شکل‌های مدیریت و اداره جامعه در نظر گرفته شوند، ضرورت پرداختن به موضوع‌های میان‌رشته‌ای و راه‌حل‌آفرینی برای آن‌ها را توجیه می‌کند.

تبیین و تحلیل ظرفیت‌های روان‌شناسی برای انجام مطالعات میان‌رشته‌ای می‌تواند آگاهی‌های مشترکی را بین روان‌شناسان و سایر متخصصان علوم انسانی به‌وجود آورد که زمینه‌ساز همکاری‌های مشترک بیشتر شوند. بر این اساس، اهداف این مقاله عبارتند از: بررسی تاریخی‌چرخه‌علاقه‌مندی‌های میان‌رشته‌ای در روان‌شناسی؛ بررسی حوزه‌های مشترک بین روان‌شناسی و سایر علوم انسانی؛ تبیین‌های روان‌شناختی ناکام ماندن مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی ایران؛ سازوکارهای روان‌شناختی اثرگذاری تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای در توسعه آموزش عالی؛ و راه‌های ارتقای همکاری روان‌شناسان در مطالعات میان‌رشته‌ای ایران.



۱. تاریخچه علاقه‌مندی‌های میان‌رشته‌ای در روان‌شناسی

موضوع اصلی روان‌شناسی، بررسی و مطالعه فرایندهای عالی ذهن است که فصل مشترک تمام حوزه‌های علوم انسانی به‌شمار می‌آید. همه رشته‌های انسانی به‌دنبال توصیف، تبیین، نظریه‌پردازی، و کنترل این دو مؤلفه انسانی هستند و روان‌شناسی به‌عنوان نزدیک‌ترین رشته‌ای که به بررسی آگاهی می‌پردازد، از یافته‌های سایر علوم انسانی اعم از تاریخ، فلسفه، زبان‌شناسی، ادبیات، و جامعه‌شناسی استفاده می‌کند تا نحوه بازنمایی دنیای پیرامونی را در آگاهی انسان و همچنین نقش آگاهی انسان را در شکل‌بخشی به دنیای پیرامونی بررسی کند. اغلب روان‌شناسان معاصر از جمله فروید و پیازه تنها مسائل ذهنی و روان‌شناختی را بررسی نکرده‌اند و نوشته‌های آن‌ها در حیطه‌های مختلف علوم انسانی از فلسفه تا جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرند. پیازه با رویکرد بالینی به بررسی پرسش‌های معرفت‌شناسی عمیق پرداخت و اندیشه‌هایی را درباره رابطه تحول انسان، تکامل جوامع، و تحول اخلاق مطرح کرد. اندیشه‌های فروید در دوره دوم تاریخچه فکری‌اش، بازتابی از کاربرد اصول تأویل (هرمنوتیک) در بررسی مسائل اجتماعی، هنری، و سیاسی است.

از میان نظریه‌های جدید که از روش‌شناسی میان‌رشته‌ای در روان‌شناسی استفاده کرده‌اند، می‌توان به نوشته‌های کوری کیز^۱ (۱۹۹۸، ۱) درباره معرفی مفهوم بهزیستی اجتماعی اشاره کرد که با دورویکرد روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، مسئله سلامتی و بهزیستی را بررسی کرده است. همچنین می‌توان به آثار کانه من و تورسکی^۲ اشاره کرد که با استفاده از روش‌شناسی روان‌شناسی تجربی، مبحث سبک‌های تصمیم‌گیری و نقش انواع سوگیری‌های شناختی را در قضاوت‌های اقتصادی و تصمیم‌های انسان بررسی کردند و پایه‌گذار حیطه جدید اقتصاد رفتاری شدند (کانه من و تورسکی، ۱۹۷۰، ۴۲) و به کمک این تلاش‌ها جایزه نوبل اقتصادی را کسب کردند. علاقه‌مندی به انجام همکاری‌های میان‌رشته‌ای در آثار روان‌شناسان شخصیت نیز مشاهده می‌شود. برای مثال، مک آدامز و پالز^۳ (۲۰۰۶، ۱۰) یک چارچوب نظری پنج‌بخشی را برای بررسی و مطالعه شخصیت انسان ارائه کرده‌اند که در آن هم به نقش عوامل درون‌روانی و هم عوامل گسترده‌تر اجتماعی پرداخته شده است. براساس این دیدگاه، در بررسی شخصیت، سطوح مختلفی قابل بررسی است (شامل عوامل زیستی، صفات شخصیت، شیوه‌های سازگاری با محیط، روایت‌های شخصی، و فرهنگ). به‌شمار آوردن این سطوح چندگانه برای تعریف

1. Corey Keyes

2. Kahneman and Tversky

3. McAdams, Pals



و بررسی شخصیت، زمینه را برای گفت‌وگوها و همکاری‌های میان‌رشته‌ای هموار کرده است (مک آدامز و پالز، ۲۰۰۶، ۱۲).

علاقه‌مندی به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای که محصول کاربردی نیز داشته باشند در بین روان‌شناسان از سال‌ها پیش وجود داشته است. بررسی عنوان‌های فصلنامه‌های معتبر روان‌شناسی نشان می‌دهد که از سال ۱۹۳۵ فصلنامه‌ای با عنوان «فصلنامه روان‌شناسی: تحقیقات میان‌رشته‌ای و کاربردی»^۱ در بانک‌های اطلاعاتی نمایه می‌شود. از این نوع فصلنامه‌های میان‌رشته‌ای نیز که در سال‌های اخیر شروع به انتشار مقاله کرده‌اند، می‌توان به «فصلنامه روان‌شناسی الهیاتی و فلسفی»^۲، «فصلنامه علوم اعصاب روان‌شناسی اقتصاد»^۳ و «فصلنامه روان‌شناسی سیاست‌گذاری عمومی و قانون»^۴ اشاره کرد. اگر عنوان‌های مجله‌هایی که در بانک‌های اطلاعاتی اسپرینگر^۵ را در حوزه روان‌شناسی نمایه می‌شوند بررسی کنیم، عنوان‌های میان‌رشته‌ای بسیاری به چشم می‌خورند؛ برای مثال، «فصلنامه روان‌شناسی جامعه‌نگر»، «فصلنامه قانون و رفتار انسان»، «فصلنامه ذهن و جامعه»، «فصلنامه اخلاق و عصب روان‌شناسی»، «فصلنامه ذهن و ماشین‌ها». در بیشتر این فصلنامه‌ها که سردبیرهای آن‌ها پژوهشگران حوزه روان‌شناسی هستند، در تشریح رسالت و اهداف فصلنامه به اهمیت پژوهش‌های میان‌رشته‌ای اشاره شده است و یکی از اهداف توسعه فصلنامه را گسترش کاربردهای روان‌شناسی در حوزه‌های مختلف دانش بیان کرده‌اند؛ برای مثال در معرفی‌نامه «فصلنامه ذهن و جامعه»، رسالت فصلنامه این‌گونه بیان شده است: «این فصلنامه با هدف بررسی روابط بین پدیده‌های روانی و اجتماعی - اقتصادی دایر شده و هدف اصلی و دیدگاه معرفت‌شناختی آن، بررسی پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی براساس کنش فردی و فرایندهای تصمیم‌گیری و استدلال کردن است. در ایجاد رویکرد میان‌رشته‌ای این فصلنامه، رشته‌هایی همچون فلسفه، اقتصاد، مطالعات تصمیم‌گیری، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی شناختی، هوش مصنوعی، مدل‌سازی عصبی، و علوم سیاسی نقش دارند. عنوان‌هایی که بیشتر با حوزه کاری این فصلنامه هم‌خوانی دارند عبارتند از: بررسی فرایندهای ذهنی کنش‌وران اجتماعی، مدل‌های شناختی استدلال کردن،



1. Journal of Psychology: Interdisciplinary and Applied
2. Journal of Theological and Philosophical Psychology
3. Journal of Neuroscience, Psychology and Economics
4. Psychology, Public Policy and Law
5. Springer

فرایندهای دخیل در تصمیم‌گیری و کنش‌وری، مدل‌های محاسباتی و عصبی تبیین‌کننده پدیده‌های اجتماعی - اقتصادی، و سایر موضوعاتی که با این عنوان‌ها ارتباط داشته باشند.» (ویاله و روزیلی^۱، ۲۰۱۵، ۲).

علاوه بر این، سازمان‌های معتبر روان‌شناسی مانند انجمن روان‌شناسی آمریکا در سال‌های اخیر یکی از رسالت‌های خود را تقویت توانایی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در دانشجویان روان‌شناسی تعیین کرده است و در همین راستا همایشی را در سال ۲۰۱۱ با عنوان «آموزش، پژوهش، و ارائه خدمات با رویکرد میان‌رشته‌ای و فراتخصصی^۲» برگزار کرده‌اند (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۱). برخی از مقاله‌های ارائه‌شده در این همایش، در جدول شماره (۱) نمایش داده شده‌اند.

جدول شماره (۱). فهرست مقاله‌های کنگره آموزش، پژوهش، و ارائه خدمات با رویکرد میان‌رشته‌ای و فراتخصصی (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۱)

محقق	عنوان مقاله
لیندا اسمیت	پیشبرد علم و چالش‌های دانشکده‌ها در تربیت محققین
کارول آسچنبرنر	توانمندی‌های بنیادین برای ارائه خدمات چندتخصصی
بونی اسپرینگ	تازه‌های علم تشکیل تیم‌های علمی
سوزان الرود	یادگیری بین‌رشته‌ای در حوزه‌های مربوط به علم، فناوری، مهندسی و ریاضیات
ماری روت	آموزش به شیوه میان‌رشته‌ای: فرصت‌ها و چالش‌ها
دبرا رویی	مشارکت و انجام همکاری‌های میان‌رشته‌ای
میشل بنت	پیش به سوی دوران تشکیل تیم‌های علمی
دنيس فریمن	روان‌شناسان و مراکز سلامت جامعه‌نگر: فرصت‌هایی برای آموزش و ارائه خدمات
گیلبرت نیومن	گنجاندن روان‌شناسی در سیستم سلامت عمومی

در بیشتر دانشگاه‌های بزرگ دنیا، مؤسسه‌های پژوهشی میان‌رشته‌ای وجود دارند که روان‌شناسان نیز در آن‌ها همراه با سایر متخصصان علوم انسانی و رشته‌های فنی و مهندسی در تولید دانش فعالیت دارند؛ برای مثال، دانشگاه استنفورد یک دانشکده برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای دارد. در مؤسسه مطالعات زبان و اطلاعات دانشگاه استنفورد که در سال ۱۹۳۳ تأسیس شده است، فیلسوفان، متخصصان علوم کامپیوتر، زبان‌شناسان و روان‌شناسان با یکدیگر همکاری دارند. مرکز تحقیقات علوم انسانی دانشگاه استنفورد با تأخیر پنجاه‌ساله پس از تأسیس مرکز مطالعات زبان و اطلاعات،

1. Viale and Rosselli

2. Interdisciplinary and Inter Professional Teaching, Research and Practice





تأسیس شده است؛ با این حال ماهیت این مرکز، میان رشته‌ای است و در تشریح ویژگی‌های آن اشاره شده است که این مرکز با هدف بررسی جنبه‌های فرهنگی، تاریخی، و فلسفی تجربه انسانی تأسیس شده است. در دانشگاه میامی نیز دانشکده مطالعات میان رشته‌ای وجود دارد که در مقطع کارشناسی دانشجویی پذیرد و با وجود اینکه بیشتر به علوم پایه اختصاص دارد، واحدهای درسی مرتبط با علوم انسانی مانند خلاقیت، فرهنگ، و روش پژوهش در مطالعات میان رشته‌ای نیز در سرفصل‌های آن گنجانده شده است. در دانشگاه وین نیز دانشکده مطالعات میان رشته‌ای وجود دارد که واحدهایی را در حوزه‌های علوم انسانی، علوم اجتماعی، و ذهن ارائه می‌دهد. در دانشگاه ایالتی آپالچینا واقع در کارولینای شمالی نیز مؤسسه مطالعات میان رشته‌ای دایر است و به صورت نوآورانه‌ای رشته‌های جدیدی در آن تدریس می‌شود؛ برای مثال، رشته «آموزش و پرورش توانمندساز» یکی از رشته‌های این مؤسسه است که از ترکیب رشته‌های روان‌شناسی، آموزش، و رشته مدیریت و برنامه‌ریزی تشکیل شده است، یا رشته «مدیریت تعارض‌های انسان با محیط طبیعی» که از ترکیب رشته‌های زیست‌شناسی، روان‌شناسی، و ارتباطات به وجود آمده است.

برخی از مؤسسه‌ها نیز با تمرکز بر یک موضوع خاص مانند خشونت یا مطالعات زنان به وجود آمده‌اند. در دانشگاه ایلینویز، مؤسسه تحقیقات میان رشته‌ای برای مطالعه درباره خشونت ایجاد شده است که در آن، متخصصان رشته‌های گوناگون مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روانپزشکی، حقوق جزا، مددکاران اجتماعی، متخصصان مطالعات حوزه فرهنگ افریقایی - امریکایی، و متخصصان رشته مطالعات جنسیت، حضور دارند. برنامه‌هایی که در این مؤسسه دنبال می‌شوند عبارتند از: انجام پژوهش‌های میان رشته‌ای، حمایت از قربانیان خشونت، تدوین قوانین برای حمایت از قربانیان خشونت، بررسی ویژگی‌های روان‌شناختی مجرمان خشونت‌های فیزیکی و جنسی و قربانیان، برگزاری دوره‌های پسادکتری، و تربیت افراد متخصص برای کاهش خشونت در خانواده‌ها و در جامعه (اسکیود، بل، بنت، گلدستاین، گوردون، ۲۰۱۱، ۱۰). یکی دیگر از موضوع‌های مشترک بین علوم انسانی، مسئله تصمیم‌گیری در موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی است. این موضوع در مؤسسه‌های میان رشته‌ای مختلفی مانند مؤسسه‌هایی با عنوان «شناخت و تصمیم‌گیری» یا «مرکز تحقیقات علوم رفتاری و اجتماعی» دنبال می‌شود. موضوع مشترک این پژوهشگران، شناسایی فرایندهایی است که موجب ارزش‌گذاری اشیاء یا افراد و تعیین ترجیح‌ها و انتخاب‌های رفتاری در حوزه‌های تصمیم‌گیری‌های مختلف اجتماعی،

سیاسی، و اقتصادی می‌شوند (فمگالی^۱، ۲۰۱۵، ۳). همان‌گونه که مطرح شده است، اغلب مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای هم جنبه پژوهشی و هم جنبه توسعه آموزش عالی و نیز ارائه خدمات و پاسخ‌دهی به نیازهای اقشار مختلف جامعه را در نظر دارند و این الگوهای ارائه شده می‌توانند نمونه‌های خوبی برای توسعه آموزش عالی در ایران باشند.

۲. بررسی حوزه‌های مشترک روان‌شناسی و سایر علوم انسانی

۲-۱. روان‌شناسی و زبان‌شناسی

زبان، مهم‌ترین ویژگی انسانی است که موضوع مشترک حوزه‌های مختلف روان‌شناسی مانند روان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی رشد است. چامسکی بر این نظر بود که بررسی زبان، راهی است که در نهایت به توصیف درستی از عملکرد ذهن منجر خواهد شد (لاند^۲، ۱۳۹۱، ۴۵). ویگوتسکی بر این عقیده بود که درونی‌سازی گفت‌وگوهای دنیای اجتماعی، شکل دهنده تفکر فردی است و رشد اراده و شخصیت را وابسته به رشد گفتار درونی به‌شمار می‌آورد (لاند، ۱۳۹۱، ۴۶). رشد شناختی، محصول مشترک توانایی‌ها و قابلیت‌های شناختی بنیادی انسان و تعاملات اجتماعی و فرهنگ است و زبان به‌عنوان مهم‌ترین ابزار یک فرهنگ، در رشد شناختی، نقش اساسی دارد (نیک‌چهر محسنی، ۱۳۹۱، ۸۶). روان‌شناسی هم در توصیف و تبیین سازوکارهای فیزیکی و روان‌شناختی تولید و درک زبان به‌وسیله مغز نقش دارد، و هم در مطالعات مربوط به رشد و آسیب‌شناسی اختلال‌های زبانی. مدل‌سازی رایانشی زبان، یک حیطه میان‌رشته‌ای جدید در مطالعات کاربردی زبان، و محصول تعاملات علمی مشترک بین زبان‌شناسان، روان‌شناسان و متخصصان علوم رایانه و برنامه‌نویسی است (هرگنهان^۳، ۱۳۹۲، ۲۲۳، پائولیک و روزنزویگ^۴، ۲۰۱۵، ۱۵).

۲-۲. فلسفه، منطقی و روان‌شناسی

اگرچه آغاز روان‌شناسی، نتیجه قطع ارتباط با فلسفه و ورود به آزمایشگاه بود و هرچند فیلسوفان، علم روان‌شناسی را به دلیل یکی بودن موضوع و روش روان‌شناسی، یعنی هشیاری، امکان‌ناپذیر می‌دانستند (هرگنهان، ۱۳۹۲، ۲۸). با این حال معرفت‌شناسی که یکی از شاخه‌های فلسفه است به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با همه نظریه‌های روان‌شناسی مرتبط است. و رای این دیدگاه‌های

1. Fumgali
2. Land
3. Hergenhan
4. Pawlik and Rosenzweig





افراطی، وجود موضوع‌های مشترک بین دو رشته، زمینه را برای همکاری‌های مشترک در دوران معاصر فراهم کرده است. دکارت را در اغلب کتاب‌های تاریخچه روان‌شناسی به عنوان یکی از افراد تأثیرگذار بر روان‌شناسی مطرح می‌کنند و حتی در دهه ۱۹۹۰ عصب روان‌شناسی همچون آنتونی داماسیو^۱، در تبیین نقش هیجان‌ها در تصمیم‌گیری انسان، عنوان اثر خود را با ذکر نام دکارت با عنوان «خطای دکارت؛ نقش عاطفه و هیجان در تصمیم‌گیری انسان» منتشر کرد (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸، ۳). در دوران معاصر نیز اندیشه‌های فیلسوفانی مانند دانیل دنت^۲ در شکل‌گیری حوزه میان‌رشته‌ای شناخت اجتماعی و «نظریه ذهن»^۳ تأثیرگذار بوده است (داهرتی، ۱۳۹۱، ۱۲). در مطالعات روان‌شناسی تجربی در حوزه نظریه ذهن، بسیاری از ایده‌ها و دیدگاه‌های فیلسوفان درباره اینکه ما چگونه می‌توانیم افکار، باورها و هیجان‌های دیگران را درک کنیم، مورد آزمون قرار گرفته‌اند و از نظریه ذهن برای تبیین و علت‌شناسی ویژگی‌های مثبت انسان‌ها مانند همدلی و فرایندهای دخیل در علت‌شناسی اختلال‌های روانی مانند اختلال‌های طیف در خودماندگی و اسکیزوفرنی استفاده شده است (داهرتی^۴، ۱۳۹۱، ۴۵). وجه مشترک بین مطالعات رشته منطق و روان‌شناسی، موضوع عملکردهای استدلال ذهنی است. در روان‌شناسی از ایده‌ها و روش منطق برای تبیین ذهن استفاده شده است. ذهن نیز بر اساس اصول علم منطق، یک سیستم دارای زبان گزاره‌ای و قوانین قیاسی است؛ باین حال یافته‌های روان‌شناسی درباره استدلال منطقی نشان می‌دهد، مدل شناخت انسان، تنها بر اساس الگوهای گزاره‌ای و محاسباتی قابل تبیین نیست و نقش الگوهای یافتاری در تصمیم‌گیری و استدلال‌های انسان بیشتر است. روابط متقابل این دو حوزه در زمینه توسعه دانش میان‌رشته‌ای جدید، در مطالعات مربوط به تصمیم‌گیری و قضاوت مؤثر بوده است (پائولیک و روزنواویگ، ۲۰۱۵، ۲۲۹).

۲-۳. علوم اجتماعی و روان‌شناسی

انسان‌ها در گروه‌ها زندگی می‌کنند و هویت، ارزش‌ها، باورها، و رفتارهایشان متأثر از گروه‌های اجتماعی است که به آن تعلق دارند. جامعه‌شناسان، گروه‌های اجتماعی را مطالعه می‌کنند و یافته‌های روان‌شناسی می‌توانند در فهم پویایی‌های گروهی نیز کمک‌کننده باشند؛ برای مثال، در مطالعات روان‌شناسی اجتماعی، ابعادی را که افراد برای بازنمایی گروه‌ها در

1. Antonio Damasio
2. Daniel Dennet
3. Theory of Mind
4. Daherti



ذهن‌شان استفاده می‌کنند، شناسایی می‌شوند؛ این یافته‌ها می‌توانند در غنی‌سازی مدل‌های توصیفی و تبیینی جامعه‌شناسان درباره گروه‌ها مؤثر باشند. موضوع‌های مشترکی که پژوهش‌های میان‌رشته‌ای اجتماعی و روان‌شناختی زیادی درباره آن انجام شده است، پدیده‌هایی مانند فرهنگ، قوم‌گرایی و کار در سازمان‌ها هستند. درهم‌تنیدگی تبیین‌های اجتماعی و روان‌شناختی درباره مفهوم خویشتن در آثاری همچون «تجدد و تشخیص» و «برجسب اجتماعی» به اندازه‌ای زیاد است (گیدنز، ۱۳۹۲؛ گافمن^۱، ۱۳۸۶) که می‌توان آن‌ها را از جمله آثار کلاسیک در حوزه میان‌رشته‌ای روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به‌شمار آورد. یکی دیگر از نظریه‌پردازانی که حوزه‌های عمومی خویشتن را با حوزه‌های شخصی پیوند زد، کارلی کایرز^۲ است که مفهوم سلامت ذهنی اجتماعی^۳ را مطرح کرده است. در این نظریه، مفاهیم مختلف بیگانگی اجتماعی، یکپارچگی اجتماعی، انزوای اجتماعی، و احساس تعلق به یک گروه که در نظریه‌های مارکس، دورکیم، و سیمن به آن‌ها پرداخته شده است با نظریه روان‌شناختی سلامت ذهنی ترکیب شده و آزمونی نیز برای اندازه‌گیری ابعاد سلامت ذهنی و اجتماعی طراحی شده است (کیز، ۱۹۹۸).

۲-۴. روان‌شناسی و انسان‌شناسی

موضوع مشترک روان‌شناسی و انسان‌شناسی، ذهن انسان است. در حالی که روان‌شناسی برای بررسی توانمندی‌های ذهنی انسان، فرد و تجلی‌های روانی را مطالعه می‌کند، انسان‌شناسان تلاش خود را بر بررسی فرهنگ متمرکز کرده‌اند و از طریق مطالعه فرهنگ، در جست‌وجوی ویژگی‌های فردی انسان هستند (پائولیک و روزنزویگ، ۲۰۱۵، ۲۴۰). روان‌شناسی و انسان‌شناسی به دنبال قوانین کلی رفتار هستند که درباره نوع انسان صدق می‌کند و هدفشان نیز تبیین تفاوت‌های فردی است. شکل‌گیری ذهن انسان، وابسته به فرهنگ است و فرهنگ، همچون ابزاری است که موجب رشد ذهنی انسان می‌شود. این ایده در دو حوزه انسان‌شناسی فرهنگی و انسان‌شناسی شناختی دنبال می‌شود و بسیاری از موضوع‌هایی که در این دو حوزه مطالعه می‌شوند، همان موضوع‌های مربوط به روان‌شناسی شناختی هستند. پژوهش‌های ویکوتسکی درباره تأثیر تغییرات اجتماعی و فرهنگی بر رشد شناختی در مناطق مختلف شوروی سابق، نمونه‌ای از یک پژوهش کلاسیک میان‌رشته‌ای در حوزه انسان‌شناسی و روان‌شناسی شناختی است (لوریا^۴، ۱۳۹۰، ۳۱)، نمونه دیگری از همکاری‌های

1. Goffman
2. Carla Kayes
3. Social Well Being
4. Lauria



میان رشته‌ای بین روان‌شناسان و انسان‌شناسان، مربوط به پژوهش‌های ادراک رنگ در فرهنگ‌های مختلف است. نتیجه این پژوهش‌ها نشان داده است که با وجود تفاوت واژگانی بین فرهنگ‌ها در حوزه ادراک رنگ، در مجموعه‌ای از رنگ‌های مرکزی، بین فرهنگ‌ها شباهت وجود دارد (لاند، ۱۳۹۱، ۱۲). یکی دیگر از حوزه‌های مشترک، رابطه باورها و فرهنگ است (لوریا، ۱۳۹۰، ۸۳). ملاک منطقی بودن باورها در فرهنگ‌های مختلف با هم متفاوت است؛ روان‌شناسی شناختی، بنیان‌های نظری مربوط به ماهیت باورها را فراهم می‌کند و انسان‌شناسان، شیوه‌های پذیرش و ملاک‌های صدق ورد باورها را در فرهنگ‌های مختلف با هم مقایسه می‌کنند.

بین روان‌شناسی شخصیت و مطالعات فرهنگی نیز روابط و عناصر مشترکی وجود دارد. تعامل پیچیده فرهنگ و فردیت انسان به بهترین شکل در سطح هویت روایتی^۱ قابل بررسی است. تلقی‌ای که انسان‌ها از شخصیت دارند، نه امری صرفاً روان‌شناختی و نه مسئله‌ای کاملاً فرهنگی و اجتماعی است (گیدنز، ۱۳۸۹، ۴۵). هر انسانی شخصیت خود را به صورت یک روایت یا داستان دنباله‌دار ادراک می‌کند؛ داستان‌هایی که از زیستن در یک فرهنگ، الهام گرفته‌اند. داستان‌های زندگی ما برگرفته از داستان‌هایی هستند که درباره کودکی، نوجوانی و بزرگسالی به عنوان اعضای فعال فرهنگ خود آموخته‌ایم. فرهنگ برای هر یک از ما نقش نوعی فهرست^۲ داستان است و هر یک از افراد از این فهرست، داستانی را برمی‌گزینند. چون افراد مختلف یک فرهنگ، دارای تجربه‌های متفاوتی هستند، هیچ دو فردی، فهرست یکسانی نخواهند داشت (مک آدامز و پالز، ۲۰۰۶، ۲۰). از سوی دیگر، همان‌گونه که همه آدم‌ها نمی‌توانند همه نوع غذای داخل یک فهرست غذایی را بخورند، گزینش‌های روایتی افراد، تعیین‌کننده رابطه داستان زندگی آن‌ها با فرهنگ است. به عبارت دیگر، انسان‌ها در ساخت هویت روایتی‌شان به صورت گزینش‌گر و اصلاح‌گر عمل می‌کنند. آن‌ها از میان داستان‌های رقیب، داستانی را انتخاب و بقیه داستان‌ها را کنار می‌گذارند و برای هماهنگ کردن داستان گزینش‌شده با شرایط منحصربه‌فردشان (شرایطی که تحت تأثیر عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، موقعیت خانوادگی و تجربه‌های تحصیلی، صفت‌های سرشتی و سازگاری‌های اختصاصی قرار دارند) داستان را اصلاح می‌کنند. هر فردی با انتخاب و اصلاح داستان‌هایی که از فرهنگش می‌گیرد، یک هویت روایتی می‌آفریند. دو مفهوم شخصیت و فرهنگ می‌توانند از طریق روایت، در کنار هم قرار بگیرند (مک آدامز و پالز، ۲۰۰۶، ۱۸).

1. Narrative Identity

2. Menu

۳. تبیین‌های روان‌شناختی ناکام ماندن مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی ایران

عوامل شکل نگرفتن همکاری‌های میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی را می‌توان در چند دسته تقسیم‌بندی کرد؛ نخست باید به این عامل اشاره کرد که ارزش‌های شخصی پژوهشگران هر حوزه بر پذیرفتن نقش سایر پژوهشگران تأثیرگذار است. علاوه بر اینکه در شناسایی واقعیت‌ها، پژوهشگران علوم انسانی بیش از سایر رشته‌ها به ارزش‌های شخصی خود اهمیت می‌دهند و این عامل از گذشته‌های دور یکی از دلایل کندی رشد علوم انسانی بوده است، در دوران معاصر نیز بسیاری از پژوهشگران حوزه‌های خاص دانش، برای رشته تخصصی‌شان جایگاهی ارزشی و هویت‌بخش قائل بوده‌اند و همین عامل باعث شده است که ورود سایر متخصصان به موضوع‌های پژوهشی خود را نوعی ورود بیگانه با قصد از تملک خارج کردن آن موضوع از حیطه رشته تخصصی‌شان در نظر بگیرند؛ به همین دلیل، در برابر ورود رشته‌های جدید و انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، نوعی سوگیری و بی‌اعتمادی بنیادین وجود دارد.

از منظر فرایندهای روان‌شناختی نیز می‌توان به این مسئله نگریست. یکی از خطاهای شناختی که ذهن انسان، مستعد آن است، خطای سوگیری خودخدمتی یا خودافزایی^۱ است. همه افراد هنگامی که در یک کار گروهی شرکت می‌کنند، سهم خود را در پیشبرد و پیشرفت نتیجه نهایی کار، بیش از حد واقعی ارزیابی کرده و اگر پروژه گروهی به نتیجه نرسد، نقش منفی خود را در این شکست، کمتر از حد واقعی می‌دانند (کروگر^۲، ۱۹۹۸، ۲). این مسئله به ویژه در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای که متخصصان رشته‌های مختلف در آن شرکت دارند، بیشتر به چشم می‌خورد و همین سوگیری ممکن است مانع تداوم همکاری‌های میان‌رشته‌ای بین متخصصان حوزه‌های مختلف شود. علاوه بر این، در هر کار گروهی، مجموعه‌ای از فرایندهای گروهی مخرب مانند انتشار مسئولیت، کم‌کاری اجتماعی^۳ و قطبی شدن^۴ در گروه وجود دارند که ممکن است باعث اتخاذ تصمیم‌های نادرست یا هدررفت نیرو و منابع شوند (لاتانه، ویلیامز و هارکینز^۵، ۱۹۷۹، ۱۷۶). یکی از شاخه‌های روان‌شناسی، مربوط به پویایی‌های گروه است که در آن، راه‌های غلبه بر این نوع آسیب‌های ارتباطات گروهی بررسی می‌شود. از این نظر نیز روان‌شناسی می‌تواند به عنوان

1. Self-enhancement
2. Kruger
3. Social Loafing
4. Group Polarization
5. Latane, Williams and Harkins





یک رشته هماهنگ کننده و پشتیبان در حوزه همکاری های میان رشته ای و به مثابه یک حامی در تصمیم گیری های گروهی و پیشگیری کننده از اثرگذاری فرایندهای گروهی مخرب، اثرگذار باشد. یکی دیگر از موانع شکل گیری حوزه های میان رشته ای، جزمی نگری و پیش داوری های علمی است. چنین پیش داوری هایی در ابتدای تشکیل هر علمی وجود داشته اند؛ برای مثال، روان شناسی در دوره ای تنها به مطالعه رفتار بیرونی می پرداخت و نقشی برای ذهن قائل نبود، ولی به تدریج با شکست پیش بینی های رفتارگرایان، دوباره به سوی بررسی جنبه های ذهنی نیز گرایش یافت. در مطالعات میان رشته ای نیز چنین مشکلی وجود دارد. متخصصان حوزه های مختلف علم با خط کشی های مشخص و توسل به پارادایم های مسلط زمانه، سعی می کنند وحدتی درون رشته ای برای خود ایجاد کرده و پیشرفت های علمی را به نام حیطه و حوزه کاری خود ثبت کنند؛ حال آنکه ماهیت پدیده ها چیزی فراتر از پیش فرض های هر پارادایم است و نمی توان برای بررسی پدیده ها، منحصر به یک رشته خاص باقی ماند. یکی از راه های غلبه بر این مانع، تغییر شیوه های آموزش به متخصصان حوزه های مختلف علمی است. در دنیای تکثرگرای امروز که پدیده ها در سطح های مختلف قابل بررسی هستند، حضور متخصصانی لازم است که با روش شناسی های پژوهشی مختلف آشنا باشند. سیستم آموزش عالی در برطرف کردن این نیاز با مشکلاتی روبه روست. تأسیس مؤسسه های میان رشته ای متشکل از متخصصان گوناگون و آموزش و همکاری داشتن با نخبگان رشته های مختلف می تواند زمینه ساز تربیت اندیشمندانی شود که بتوانند در گروه های میان رشته ای، پژوهش هایی با ماهیت میان رشته ای انجام دهند.

مانع دیگر در ایجاد همکاری های میان رشته ای، موانع بین فردی است. براساس نظریه گروه اجتماعی، عضویت در یک گروه، موجب می شود که افراد در ارزیابی ویژگی ها، ارزش ها و تأثیرات گروه خود، دچار نوعی تحریف مثبت شوند، زیرا گروه به افراد حس هویت و اعتماد به نفس می دهد، ولی این ترمیم ناامنی فردی منجر به کلیشه سازی های بین گروهی می شود (بریور، ۱۹۷۹، ۱۱). این مسئله به ویژه در رشته هایی که از لحاظ موضوع و روش شناسی، شباهت ها و نزدیکی های بیشتری به هم دارند، بیشتر مشاهده می شوند و همین امر می تواند دلیلی باشد که توضیح می دهد چرا همکاری بین رشته روان شناسی با علوم فیزیکی بیشتر بوده است تا با روان پزشکان یا جامعه شناسان.

۴. سازوکارهای روان‌شناختی اثرگذاری تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای در توسعه دانش

اثرگذاری تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای در توسعه دانش را می‌توان براساس دیدگاه «داربست‌سازی» در روان‌شناسی رشد (برونر^۱، ۱۹۷۸، ۱)، نظریه «شکل‌گیری خلاقیت» سیکزنت‌میهایلی^۲، نظریه «خرد»/استرنبرگ^۳ (کار^۴، ۱۳۹۱، ۳۳۶)، و نظریه «ساختاربندی اجتماعی» (گیدنز، ۱۳۸۹، ۱) تبیین کرد. همان‌گونه که آموزش می‌تواند با مدنظر قرار دادن حوزه تقریبی رشد، رشد روان‌شناختی کودک را به جلو حرکت دهد، جامعه نیز می‌تواند با ایجاد تعامل‌های ساختاریافته و مؤثر در قالب تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای، به تحول فکری و اندیشه‌ای متخصصان هر حوزه از علوم انسانی کمک کند و آن‌ها را در رسیدن به اهداف مشترک، یاری رساند. به عبارت دیگر، براساس نظریه داربست‌سازی، وجود ساختارهایی مانند مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای، در تسهیل و ارتقای سطوح آگاهی جمعی در حیطه‌های مختلف دانش مؤثر است. توسعه دانش، مستلزم خلاقیت، و پرورش خلاقیت، نیازمند اتخاذ دیدگاه سیستمی است که در آن به نقش عوامل فردی، عوامل مرتبط با فرهنگ و عوامل اجتماعی توجه شود. خلاقیت در هر حوزه علمی زمانی به وجود خواهد آمد که متخصصان حوزه‌های مختلف، فرصت داشته باشند که موضوع‌های رشته‌های گوناگون را بررسی کرده و در مورد دیدگاه‌های مختلف، پذیرش ایجاد شود. تاریخ تحول اندیشه‌ها و هنر، نتیجه پذیرفتن دیدگاه‌های جدید بوده است و اغلب این تحولات در زمان‌هایی رخ داده‌اند که اجازه ورود متخصصان و افراد مختلف به یک حوزه خاص علمی یا هنری داده شده است (سیکزنت‌میهایلی، ۱۹۹۴ به نقل از کار، ۱۳۹۱، ۳۳۸). هراندازه تعامل بین رشته‌های مختلف با هم بیشتر شود، زمینه بروز خلاقیت برای حل مسائل بیشتر خواهد شد. علاوه بر این، همان‌گونه که استرنبرگ در مدل تعادلی خرد^۵، انسان خردمند را انسانی تعریف کرده است که بین علایق درون‌فردی، بین‌فردی، و فرافردی تعادل برقرار می‌کند (کار، ۱۳۹۱، ۳۴۲)، یک مؤسسه علمی نیز زمانی می‌تواند صفت خردمند را کسب کند که بتواند هم به علایق درون‌فردی افراد متخصص و هم به علایق بین‌فردی رشته‌های مختلف توجه داشته باشد و همچنین علایق، خواسته‌ها و نیازهای فرارشته‌ای، یعنی چیزهایی را که خیر

1. Bruner

2. Csikszentmihalyi

3. Strenberge

4. Carr

5. Balance Theory of Wisdom





عمومی در پی دارند، در نظر بگیرد و بین این سه جنبه، تعادل برقرار کند. از لحاظ اخلاقی نیز اگر متخصصان، هدف علم را خیر عمومی در نظر بگیرند، انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در قالب ضرورت‌های اخلاقی قابل‌دسته‌بندی است. تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای، در دستیابی به این رسالت اخلاقی و برطرف کردن نیازهای اجتماعی، تأثیر بسیار زیادی دارد. تأسیس چنین مؤسسه‌هایی می‌تواند از طریق ایجاد زمینه‌های مناسب برای این تغییرات، موجب خلاقیت در حل مسائل علمی شود. براساس رویکرد ساختاربندهی اجتماعی (گیدنز، ۱۳۸۹، ۱) نیز تأسیس مؤسسه‌های پژوهشی می‌تواند ساختارهایی را به وجود آورد که در آن، نقش‌های اجتماعی، روابط بین این نقش‌ها، و انتظارات از نقش‌ها مشخص شود. وجود ساختارهای اجتماعی به شخصیت مجزای هر رشته یک ویژگی تعاملی و میان‌رشته‌ای بودن می‌بخشد و زمینه ارتباط‌های میان‌رشته‌ای را فراهم می‌کند.

۵. راه‌های گسترش همکاری روان‌شناسان در مطالعات میان‌رشته‌ای ایران

با توجه به مسائلی که مطرح شد، راهکارهایی را که می‌توان برای افزایش مشارکت روان‌شناسان در مطالعات میان‌رشته‌ای ارائه داد عبارتند از: ۱- ایجاد تغییر در برنامه‌های درسی دانشجویان روان‌شناسی؛ ۲- تشکیل گروه‌های دانشگاهی در دانشکده‌های روان‌شناسی براساس تخصص‌های رشته‌های مختلف علوم انسانی (نمونه عملی این روش در پژوهشکده مطالعات خانواده دانشگاه شهید بهشتی و مؤسسه تحقیقات تربیتی، روان‌شناختی و اجتماعی دانشگاه خوارزمی راه‌اندازی شده است)؛ ۳- تعریف کردن طرح‌های پژوهشی در سازمان‌ها براساس تشکیل گروه‌های چندرشته‌ای اعم از روان‌شناسان (برای مثال اگر سازمانی مانند سازمان زندان‌ها یا سازمان آموزش و پرورش درباره موضوعی مانند پیشگیری از خودکشی در زندان و یا توسعه برنامه‌های آموزشی برای کودکان بازمانده از تحصیل، اولویت پژوهشی تعیین می‌کند، بهتر است خواسته شود طرح به صورت میان‌رشته‌ای و با همکاری متخصصان چندین حوزه و به صورت گروهی چندرشته‌ای انجام شود). رسیدن به این الگوی پژوهش در ایران نیازمند ایجاد تغییرات ساختاری در بخش‌های پژوهشی سازمان‌ها و توزیع عادلانه و اخلاقی بودجه‌های پژوهشی است؛ ۴- دانشکده‌های روان‌شناسی نباید ایده خودبسندگی روان‌شناختی را به دانشجویان القا کنند. روان‌شناسان همچون سایر رشته‌های دانشگاهی باید مبادله‌ای پویا با کلیت دانش داشته باشند.



هدف جست‌وجوی وحدت دانش در دانشگاه (یاسپرس^۱، ۱۳۹۴، ۸۱) هدفی است که همه دانشکده‌های روان‌شناسی باید آن را در دانشجویان به وجود آورند. تحقق این هدف می‌تواند موجب شود دانشکده‌های روان‌شناسی، تنها متخصص روان‌درمانی تربیت نکنند، بلکه دانشمندان و پژوهشگرانی را که مسلط به شیوه‌اندیشیدن در فعالیت‌های علمی هستند، پرورش دهند؛ ۵. نقش فرهنگ در رفتار انسان، نقشی بسیار مهم است که در پژوهش‌های روان‌شناسان ایرانی کمتر به آن توجه شده است. قوانین روان‌شناختی در بافت‌های فرهنگ‌های مختلف، معانی متفاوتی دارند، اگر روان‌شناسی به دنبال مشارکت بیشتر در مطالعات میان‌رشته‌ای است، باید گام‌های محکم‌تری برای تبیین نقش فرهنگ در رفتار و شخصیت انسان بردارد؛ ۶- ایجاد فضای نقد دیدگاه‌های مسلط روان‌شناختی توسط متخصصان سایر حوزه‌های علوم انسانی با هدف توسعه و تسهیل تغییرات پارادایمی در فضای آموزش و پژوهش در روان‌شناسی یک ضرورت است. چنین وضعیتی می‌تواند تنش برانگیز باشد، اما این تنش‌ها می‌توانند سرانجام به پیشرفت منجر شوند؛ ۷- برای توسعه آموزش عالی می‌توان رشته‌های مشابه را در قالب یک دانشکده به هم نزدیک کرد؛ برای مثال رشته‌های مرتبط با سلامت می‌توانند درون دانشکده‌های جدیدی سازمان‌دهی شوند که در آن‌ها روان‌شناسان نیز در کنار سایر متخصصان سلامت جسمی، سلامت اخلاقی، سلامت اجتماعی، و سلامت معنوی و مذهبی با هم فعالیت‌های مشترکی داشته باشند، یا در حوزه‌های اقتصاد و سیاست نیز براساس تاریخچه‌ای که از این نوع همکاری‌ها در بخش‌های پیشین مقاله به آن اشاره شد، چنین کاری امکان‌پذیر است؛ ۸- روش‌های بررسی مسائل و پدیده‌ها در روان‌شناسی بیش از حد به ذهنی‌سازی گرایش دارد و کمتر به نقش عوامل اجتماعی و زبان‌شناختی در شکل‌دهی به واقعیت‌ها توجه می‌کند. هر چقدر در روان‌شناسی میزان پذیرش معرفت‌شناسی برساخت‌گرایی اجتماعی و به تبع آن، روش‌های تحلیل‌گفتمان بیشتر شود، احتمال نزدیک شدن جهت‌گیری‌های پژوهشی روان‌شناسان با سایر حوزه‌های علوم انسانی نیز بیشتر خواهد شد.

بحث و نتیجه‌گیری

عبور از جزم‌اندیشی تک‌رشته‌ای و وارد شدن به حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، نیازمند انتقال از هستی‌شناسی واقعیت‌گرایی به نظرگاه‌گرایی است. این تغییر نگاه در علوم انسانی بیش از سایر



علوم لازم است. در گذشته تاریخی روان‌شناسی در ایران، برپارادایم اثبات‌گرایی تأکید می‌شد و این امر باعث اهمیت یافتن روش‌های کمی برای پژوهشگران شد که احتمالاً علت این ترجیح، جذابیت روش علوم طبیعی و یکجانبه‌نگری و تمرکز بر جنبه اندازه‌گیری‌های کمی به عنوان یگانه روش شناخت واقعیت بود. این یکجانبه‌نگری در علمی‌سازی رشته روان‌شناسی، باعث جدا شدن روان‌شناسی از بدنه غالب علوم انسانی در ایران که بیشتر به سمت پارادایم تفسیری گرایش داشتند، شد. این جدایی را می‌توان در تلاش‌های اولیه روان‌شناسان ایرانی در مستقل شدن از دانشکده‌های علوم انسانی و مهاجرت به دانشکده‌های پزشکی مشاهده کرد (قاسم‌زاده و حمیدپور، ۱۳۹۲، ۱۰). به نظر می‌رسد میل به تمایزطلبی رشته‌های دانشگاهی تا حدودی باعث شده است که در روان‌شناسی و یا علمی از این نوع، تنها یک روش برای کشف واقعیت، عنوان علمی را کسب کند؛ این درحالی است که پدیده‌های انسانی در سطوح مختلفی قابل بررسی است و در نتیجه مفیدتر و منطقی‌تر این است که تمرکز پژوهش‌ها از روش‌های تک‌سوی سونی پژوهش‌های مختلط باشد. دنیای تک‌رشته‌ای، دنیای تمایز و تفکیک پارادایم‌ها برای رسیدن به شرافت حرفه‌ای و علمی یک رشته است، درحالی‌که همکاری‌های بین‌رشته‌ای نیازمند احترام به روش‌های ممکن دیگر و خلق جهان‌های مشترک است. توانایی تحمل دیدگاه‌های رشته‌های دیگر و برقراری گفت‌وگو بین رشته‌های مختلف انسانی و استفاده از روش‌شناسی دیالکتیکی، زمینه تلفیق عقاید و آرای نظریه‌پردازان رشته‌های گوناگون علوم انسانی را فراهم خواهد کرد و برون‌داد جانبی آن، پاسخ‌گویی بهتر به نیازهای جامعه خواهد بود. رفتار انسان، ماهیت فرایندی دارد که در آن تجربه انسان، معنایی که به تجربه می‌دهد، موقعیت اجتماعی - اقتصادی، و فرهنگ در آن تأثیرگذار است؛ بنابراین، نمی‌توان با توسل به یک نظریه ایستا و با یک روش‌شناسی محدود به درکی کامل از معنای تجربه او رسید.

رشد و ورود علوم انسانی به حوزه میان‌رشته‌ای بسیار کندتر از علوم طبیعی است؛ این مسئله در دیرهنگامی تأسیس مؤسسه‌های مطالعات میان‌رشته‌ای علوم انسانی نسبت به مؤسسه‌های پژوهش‌های میان‌رشته‌ای سایر علوم نیز قابل مشاهده است. در علوم طبیعی، پذیرش بیشتری در برابر دیدگاه‌های رقیب وجود دارد، ولی این پذیرش، در علوم انسانی کمتر است. روان‌شناسی بیش از آنکه در مطالعات سایر متخصصان علوم انسانی به کار گرفته شده باشد، توسط متخصصان طبیعی و فیزیکی به کار رفته است. این حالت ممکن است به این دلیل باشد که روش روان‌شناسی از یک منظر به علوم طبیعی نزدیک‌تر است؛ البته یافته‌های روان‌شناسی، منحصر به روش تجربی

نیستند و روان‌شناسی، ویژگی علم میانجی بودن^۱ را دارد (بویاک، کلاونس و برنر^۲، ۲۰۰۵) که رشته‌های مختلف براساس آن می‌توانند به هم مرتبط شوند. توجه بیشتر به این جنبه‌ها می‌تواند زمینه‌ساز همکاری بیشتر در بین متخصصان سایر حوزه‌های علوم انسانی و روان‌شناسی شوند. از سوی دیگر، روان‌شناسی می‌تواند به عنوان یک رشته بینابینی که هم دارای روش‌های تجربی و هم روش‌های تفسیری است، زمینه برقراری ارتباط بین سایر رشته‌های علوم انسانی با علوم طبیعی را فراهم کند.

وجود مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای مزایایی دارد. اغلب پژوهش‌ها به صورت مقطعی انجام می‌شوند؛ درحالی‌که بررسی دقیق یک پدیده مستلزم پیگیری مسیر ایجاد و تداوم آن پدیده و پویایی‌هایی است که در این بین نقش دارند. در مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای با تعریف طرح‌های مشترک طولانی مدت می‌توان زمینه را برای انجام پژوهش‌هایی با طرح‌های طولی فراهم کرد و به هدف اشاره شده دست یافت. از سوی دیگر، جدا فکر کردن و تخصصی‌شدگی منجر به علم‌زدگی خواهد شد. جامعه با مشکلاتی روبه‌رو است که حل آن‌ها نمی‌تواند منحصر به دانش یک رشته باشد، و نیاز به خرد و خلاقیت دارد و دستیابی به راه‌حل‌های خردمندانه و خلاقانه مستلزم انجام مطالعات میان‌رشته‌ای است.

برای غلبه بر موانع گسترش تفکر میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، انجام پژوهش‌هایی با رویکردهای کمی و کیفی لازم است تا بتوان دلایل شکل نگرش همکارانه‌ی میان‌رشته‌ای را شناسایی کرد و در مرحله بعد، از بینش‌های حاصل از پژوهش به صورت تجربی در ساختار مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای تازه تأسیس استفاده کرد. انجام پژوهش‌هایی در این حوزه می‌تواند زمینه‌ساز توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای شود. براساس بررسی متون، به نظر می‌رسد روان‌شناسی به عنوان یک علم میانجی قابلیت خوبی برای برقراری ارتباط بین علوم انسانی مختلف داشته باشد و تأسیس مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای می‌تواند در عملیاتی کردن تفکر میان‌رشته‌ای تأثیرگذار باشد. یکی از عواملی که از نقش روان‌شناسی به عنوان یک علم میانجی حمایت می‌کند، فراوانی شاخه‌های این رشته است. براساس گزارش انجمن روان‌شناسی آمریکا، روان‌شناسی دارای ۵۴ گرایش مختلف است که ۱۵ گرایش از آن به طور مستقیم با موضوعات میان‌رشته‌ای مرتبط است و موضوعاتی مانند هنر، صلح، فرهنگ، خدمات عمومی، مسائل اجتماعی، حقوق، بازار، خرید،

1. Hub Science

2. Boyack, Klavans and Borner





و طراحی محیطی و موارد دیگری از این نوع را دربرمی‌گیرد (انجمن روان‌شناسی آمریکا، ۲۰۱۶). گستردگی و تنوع شاخه‌های روان‌شناسی که از یک سو قلمرو آن را به علوم زیستی و از سوی دیگر، به علوم اجتماعی می‌رساند، بستر مناسبی را برای همکاری‌های میان‌رشته‌ای فراهم می‌کند. مهم‌ترین آسیب‌هایی که مانع شکل‌گیری همکاری‌های بین‌رشته‌ای با محوریت روان‌شناسی در ایران می‌شوند، عبارتند از: کلیشه‌های ذهنی درباره روان‌شناسان، ناکارآمدی برنامه‌های درسی رشته‌های روان‌شناسی و تسلط ذهن‌گرایی در روان‌شناسی. در حال حاضر به دلیل وجود کلیشه‌های منفی در مورد روان‌شناسان، در اغلب پژوهش‌کننده‌های علوم انسانی، گرایش‌های مرتبط با روان‌شناسی دارای گروه نیستند و نقش روان‌شناسان در مطالعات میان‌رشته‌ای بسیار اندک است. علت این وضعیت ممکن است این باشد که به صورت هشیار یا ناهشیار، روان‌شناسی در ذهن‌ها، با اختلال‌های روانی تداعی شده است؛ درحالی‌که تنها بخشی از آن، یعنی حوزه روان‌شناسی بالینی متمرکز بر این مسائل است. بررسی تاریخ روان‌شناسی نشان می‌دهد که از دورانی که ویلهلم وونت^۱ روان‌شناسی علمی را پایه‌گذاری کرد، علاقه‌مندی به بررسی مسائل اجتماعی و فرهنگی وجود داشته است و ویلهلم وونت عقیده داشت که برای مطالعه پدیده‌هایی مانند زبان و فرهنگ باید از روش‌های غیرآزمایشی استفاده کرد (هرگنهان، ۱۳۹۲، ۵۲). آسیب دوم، مربوط به سرفصل‌های درس‌های رشته روان‌شناسی است. عقیم ماندن رشته‌های جدید، نتیجه ضعف‌ها و کاستی‌های ساختار آموزشی رشته‌های دانشگاهی است. تقریباً تمام درس‌های گرایش‌های روان‌شناسی در هر سه مقطع تحصیلی، شبیه هم است و تنها در پسوندها پیشرفته‌تر با هم تفاوت دارند. اصلاح این ساختار آموزشی می‌تواند در ایجاد علاقه‌مندی‌های میان‌رشته‌ای در بین روان‌شناسان مؤثر باشد. آسیب سوم، تأکید بیش از حد بر ذهن‌گرایی، در روان‌شناسی است. ذهن‌گرایی مبتنی بر این پیش‌فرض است که افراد، دارای نگرش‌ها و باورهای مشخصی هستند که بازنمایانگر واقعیت‌ها است و از طریق زبان، قابل بیان است؛ با این حال، باورها و نگرش‌های افراد کاملاً متأثر از بافت اجتماعی است و زبان از طریق کنش‌های گفتمانی در بافت اجتماعی، واقعیت را به شیوه‌های مختلفی بازسازی می‌کند و در نتیجه برای رسیدن به درک افراد درباره پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی و همچنین برای بررسی پدیده‌هایی مانند خویشتن، حافظه، و هویت بهتر است که به کنش‌ها و منابع گفتمانی پرداخته شود (ویلیگ^۲، ۲۰۱۳، ۳۳۴). وابستگی

1. Wundt
2. Willige

رویکردهای ذهن‌گرا در روان‌شناسی به تبیین‌های عام و جهان‌شمول، ممکن است باعث نادیده گرفتن منشأ اجتماعی وضعیت‌های روانی شود، ولی در رویکردهای گفتمانی، فرض بر این است که روش‌های فهم و دسته‌بندی جهان، عام و جهان‌شمول نیستند، بلکه مسائلی تاریخی و اجتماعی هستند (یورگنسن و فیلیپس^۱، ۱۳۹۴، ۱۸۶) و این پیش‌فرض از لحاظ روش‌شناسی، شرایط مناسب‌تری را برای مطالعات میان‌رشته‌ای توسط روان‌شناسان فراهم می‌کند؛ بنابراین، اتخاذ و پذیرش رویکردهای گفتمانی در روان‌شناسی می‌تواند در ایجاد یکپارچگی نظری و برقراری همکاری‌های میان‌رشته‌ای مؤثر باشد. توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای نیز زمانی میسر است که متخصصان علوم انسانی از زوایای معرفت‌شناسی مشترک و با پیش‌فرض‌های یکسانی به پدیده‌های انسانی بنگرند که به نظر می‌رسد، رویکردهای گفتمانی می‌توانند این هدف را برآورده کنند. با برطرف شدن این آسیب‌ها می‌توان امیدوار بود که روان‌شناسی نقشی را که در دنیا به عنوان یک علم میانجی بین علوم مختلف دارد، در ایران نیز ایفا کند و توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای، موجب توسعه فرهنگی و علمی شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. Yourgensen and Phillipse

منابع

- داهرتی، مارتین (۲۰۰۰). نظریه ذهن: چگونه کودکان افکار و احساسات دیگران را درک می کنند؟ (مترجم: زینب خانجانی و فاطمه هداوندخانی). تهران: انتشارات سمت.
- قاسم زاده، حبیب الله (۱۳۸۷). شناخت و عاطفه. تهران: انتشارات ارجمند.
- قاسم زاده، حبیب الله؛ حمیدپور، حسن (۱۳۸۹). گزیده‌هایی از آثار پیشگامان روان‌شناسی علمی در ایران. تهران: انتشارات ارجمند.
- قاسمی، علی اصغر؛ امامی میبیدی، راضیه (۱۳۹۴). نقش و جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در رشد و توسعه علوم انسانی در کشور. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۷(۴)، ۱۹-۱. doi: 10.7508/isih.2015.28.001
- کار، آلن (۱۳۹۱). روان‌شناسی مثبت (مترجم: حسن پاشا شریفی، جعفر نجفی زند و باقر ثنائی). تهران: نشر سخن.
- لاند، نیک (۱۳۹۱). زبان و اندیشه (مترجم: حبیب الله قاسم زاده). تهران: انتشارات ارجمند.
- لوریا، الکساندر (۱۹۹۶). رشد و تحول شناختی (مترجم: حبیب الله قاسم زاده). تهران: انتشارات ارجمند.
- گافمن، اروینگ (۱۳۸۶). داغ ننگ (مترجم: مسعود کیان‌پور). تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹). تجدد و تشخیص (مترجم: ناصر توفیق‌یان). تهران: نشر نی.
- محسنی، نیک چهر (۱۳۸۴). نظریه‌ها در روان‌شناسی رشد: شناخت، شناخت اجتماعی، شناخت و عواطف. تهران: نشر پردیس.
- هرگنهان، آر بی (۱۳۹۲). تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی (مترجم: یحیی سیدمحمدی). تهران: انتشارات ارسباران.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۴). نظریه و روش در تحلیل گفتمان (مترجم: هادی جلیلی). تهران: نشر نی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۹۴). ایده دانشگاه (مترجم: مهدی پارسا و مهرداد پارسا). تهران: انتشارات ققنوس.
- Boyack, K. W., Klavans, R., & Borner, K. (2005). Mapping the backbone of science. *Scientometrics*, 64(3), 351-374. doi: 10.1007/s11192-005-0255-6.
- Bruner, J. S. (1978). Learning how to do things with words. In: J. S. Bruner, & R. A. Garton, (Eds.), *Human Growth and Development*, Oxford: Clarendon Press.
- Clay, R. A. (2011). Interdisciplinary and inter professional teaching, research and practice. Retrived from: <http://www.apa.org/ed/about/educator/2011/12/leadership-conference.aspx>
- Fumgalli, R. (2016). Economics, psychology and the unity of the decision sciences. *Philosophy of the social sciences*, 46(2), 103-128. doi: 10.1177/0048393115613490



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۹۲

دوره هشتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۵



- Kahneman, D., & Tversky, A. (1979). Prospect theory: An analysis of decision under risk. *Econometrica*, 47(2), 263-292. doi: 10.2307/1914185
- Keyes, C. L. (1998). Social well-being. *Social psychology quarterly*, 61(2), 121-140. doi: 10.2307/2787065
- Kruger, J. (1998). Enhancement bias in descriptions of self and others. *Personality and social psychology bulletin*, 24(5), 505-517. doi: 10.1177/0146167298245006
- Latane, B., Williams, K., & Harkins, S. (1979). Many hands make light the work: The causes and consequences of social loafing. *Journal of personality and social psychology*, 37(6), 822-832. doi: 10.1037/0022-3514.37.6.822
- McAdams, D.P and Pals, J.L. (2006). A New Big Five, Fundamental Principles for an Integrative Science of Personality, *American psychologist*, 61(3), 204-217. doi: 10.1037/0003-066X.61.3.204
- Pawlik, K., Rosenzweig, M. R. (2009). *The international handbook of psychology*. London: Sage publication.
- Schewe, P., Bell, C., Bennett, L., Goldstein, P., Gordon, R., et. al. (2011). University of illions at Chicago's interdisciplinary center for research on violence: changing systems to prevent in Chicago and beyond. *Violence against women*, 17(9), 1176-1193. doi: 10.1177/1077801211419325
- Viale, R., Rosselli, F. (2015). *Description for journal of mind & Society*. <http://link.springer.com/journal/11299>
- Willge, C. (2013). *Introducing qualitative research in psychology*. London, Open University press.

Role of Psychology in Connecting Human Sciences for Developing Interdisciplinary Institutes

Mohammad Naghi Farahani¹, Hamid Khanipour²

Received: Apr. 24, 2016; Accepted: Sep. 27, 2016

Abstract

Psychology can serve as an hub science to connect human sciences. The purposes of this article were: (1) reviewing the history of interdisciplinary interest in psychology; (2) investigating the issues shared by psychology and other human sciences; (3) explaining the psychological causes for the failure of interdisciplinary studies in human sciences in Iran; (4) clarifying the role of interdisciplinary institutes in higher education development; and (5) presenting ways to involve psychologists in interdisciplinary studies in Iran. Interdisciplinary studies require the development of interdisciplinary institutes that focus on the psychological, social and moral needs of human beings and society. In Iran, inefficient processes connected with team work dynamism, self-serving bias and shortages of interdisciplinary institutes, as a social scaffolding for the development of human science, may explain the failures of interdisciplinary cooperation. The development of interdisciplinary institutes, in which psychology can have an active role, necessitates bringing about changes in educational curriculums for psychology, developing new domains of psychology, and adopting discursive perspectives in psychology.

Keywords: interdisciplinary, psychology, higher education, interdisciplinary institution.

1. Professor in Personality Psychology, Kharazmi University, Institute for Educational, Psychological and Social Research, Tehran, Iran.

Email: faramn37@yahoo.com

2. Assistant Professor of Psychology, Kharazmi University, Institute for Educational, Psychological and Social Research, Tehran, Iran.

Email: khanipur.hamid@gmail.com



Bibliography

- Boyack, K. W., Klavans, R., & Borner, K. (2005). Mapping the backbone of science. *Scientometrics*, 64(3), 351-374. doi: 10.1007/s11192-005-0255-6
- Bruner, J. S. (1978). Learning how to do things with words. In: J. S. Bruner, & R. A. Garton, (Eds.), *Human Growth and Development*, Oxford: Clarendon Press.
- Carr, A. (1391/2012). *Ravānšenāsi-ye mosbat* [Positive psychology] (H. Pasha Sharifi, J. Najafi Zand, & B. Sanaee, Trans.). Tehran, Iran: Soxan Publication.
- Clay, R. A. (2011). Interdisciplinary and inter professional teaching, research and practice. Retrived from: <http://www.apa.org/ed/about/educator/2011/12/leadership-conference.aspx>
- Daherti, M. (2000). *Nazariye-ye zehn: Čegune kudakān afkār va ehsāsāt-e digarān rā dark mikonand?* [Theory of mind: How children understand others' thoughts and feelings] (Z. Khanjani, F. Hadavandi, Trans.). Tehran, Iran: Samt.
- Fumgalli, R. (2016). Economics, psychology and the unity of the decision sciences. *Philosophy of the social sciences*, 46(2), 103-128. doi: 10.1177/0048393115613490
- Ghasemi, A. A., & Emami Meybodi, R. (1394/2015). Naqš va jāygāh-e motāleāt-e miyānrešti dar rošd va towsēe-ye olum-e ensāni dar kešvar [The role and status of interdisciplinary studies in the development of the humanities in Iran]. *Journal of Motāleāt-e Miyānreštei dar Olum-e Ensāni/Interdisciplinary Studies in the Humanities* *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 7(4), 1-19. doi: 10.7508/isih.2015.28.001
- Ghasemzadeh, H. (1387/2008). *Šenāxt va ātefe* [Cognition and affect]. Tehran, Iran: Arjmand Publication.
- Ghasemzadeh, H., Hamidpour, H. (1389/2010). *Gozidehāyi az āsār-e pišgāmān-e ravānšenāsi-ye elmi dar Iran* [Some masterpieces of Iranian scientific first generation psychology]. Tehran, Iran: Samt.
- Gidenz, A. (1991). *Tajaddod va tašaxxos* [Modernity and self-identity] (N. Tofighyan, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Gofman, E. (1963). *Dāgh-e nang* [Stigma] (M. Kiyanpour, Trans.). Tehran, Iran: Markaz.
- Hergenhan, R. B. (1392/2013). *Tārixče va makāteb-e ravānšenāsi* [An introduction to the history of psychology] (Y. Seyedmohammadi, Trans.). Tehran, Iran: Arasbārān.
- Jaspers, K. (1959). *Ide-ye dānešgāh* [The idea of university] (M. Parsa, & M. Parsa, Trans.). Tehran, Iran: Ghoghnoos Publication.
- Jorgensen, M., & Phillips, L. (1394/2015). *Nazariye va raveš dar tahlil-e gofemān* [Discourse analysis as theory and method] (H. Jalili, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Kahneman, D., & Tversky, A. (1979). Prospect theory: An analysis of decision under risk. *Econometrica*, 47(2), 263-292. doi: 10.2307/1914185



- Keyes, C. L. (1998). Social well-being. *Social psychology quarterly*, 61(2), 121-140. doi: 10.2307/2787065
- Kruger, J. (1998). Enhancement bias in descriptions of self and others. *Personality and social psychology bulletin*, 24(5), 505-517. doi: 10.1177/0146167298245006.
- Latane, B., Williams, K., & Harkins, S. (1979). Many hands make light the work: The causes and consequences of social loafing. *Journal of personality and social psychology*, 37(6), 822-832. doi: 10.1037/0022-3514.37.6.822
- Lauria, A. (2007). *Rošd va tahavvol-e šenāxti* [Cognitive development] (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran, Iran: Arjmand Publication.
- Lund, N. (1391/2012). *Zabān va andiše* [Language and thought] (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran, Iran: Arjmand Publication.
- McAdams, D.P and Pals, J.L. (2006). A New Big Five, Fundamental Principles for an Integrative Science of Personality, *American psychologist*, 61(3), 204-217. doi: 10.1037/0003-066X.61.3.204
- Mohseni, N. (1384/2005). *Nazariyehā dar ravānšenāsi-ye rošd: Šenāxt, šenāxt-e ejtemā'i, šenāxt va avātef* [Theories in developmental psychology: Cognition, social cognition, cognition and affect]. Tehran, Iran: Pardis Publication.
- Pawlik, K., Rosenzweig, M. R. (2009). *The international handbook of psychology*. London: Sage publication.
- Schewe, P., Bell, C., Bennett, L., Goldstein, P., Gordon, R., et. al. (2011). University of illions at Chicago's interdisciplinary center for research on violence: changing systems to prevent in Chicago and beyond. *Violence against women*, 17(9), 1176-1193. doi: 10.1177/1077801211419325
- Viale, R., Rosselli, F. (2015). *Description for journal of mind & Society*. <http://link.springer.com/journal/11299>.
- Willge, C. (2013). *Introducing qualitative research in psychology*. London, Open University press.



COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the [ISIH Journal](#).

This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution.

License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Farahani, M.N., & Khanipour, H. (2016). Role of psychology in connecting human sciences for developing interdisciplinary institutes. *Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(4), 173-193. doi: 10.22035/isih.2016.239



چگونه به این مقاله استناد کنیم:

فراهانی، محمدنقی؛ و خانی‌پور، حمید (۱۳۹۵). نقش روان‌شناسی در ایجاد پیوند بین رشته‌های علوم انسانی برای توسعه مؤسسه‌های میان‌رشته‌ای. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۸(۴)، ۱۷۳-۱۹۳. doi: 10.22035/isih.2016.239

http://www.isih.ir/article_239.html